



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مقام دوم - کیفیت وضع حروف - بررسی کلام محقق نائینی

تاریخ: ۵ اسفند ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۲ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۷۷

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در مقام دوم یعنی بحث از چگونگی وضع حروف بود، عرض کردیم بر اساس مبانی مختلفی که در معنای حرفی وجود دارد طبیعتاً مبانی در باب وضع حروف هم مختلف می‌شود لذا ما بر اساس نظرات بزرگانی که به تبیین حقیقت معنای حرفی پرداختند، نظر آنها را در این مقام یعنی چگونگی وضع حروف هم بیان می‌کنیم، عرض کردیم محقق نائینی معتقد است وضع حروف عام و موضوع‌له آنها هم عام است، لکن ایشان می‌فرماید عمومیت موضوع‌له در حروف با عمومیت موضوع‌له در اسماء متفاوت است. محصل نظر ایشان این شد که حروف برای یک معنایی وضع شده‌اند که حقیقتاً و ماهیتاً در همه موارد استعمالات یکی است و آن خصوصیتی که در هر استعمالی وجود دارد از حقیقت معنای موضوع‌له خارج است، منظور از عمومیت معنای موضوع‌له در حروف یعنی این که هویت واحده‌ای در همه موارد استعمال وجود دارد البته ضمن اینکه هر استعمالی یک خصوصیتی دارد که در استعمال دیگر نیست ولی این خصوصیات خارج از دایره موضوع‌له است مثلاً استعمال «من» در کلام من، شما و سایرین متعدد و متفاوت است اما همه این استعمالات بر نسبت ابتدائیه دلالت می‌کند که این نسبت ابتدائیه با استعمال ایجاد می‌شود ضمناً هر کدام هم یک خصوصیتی دارند که این خصوصیات داخل در معنای موضوع‌له نیست پس وضع حروف عام و موضوع‌له آنها هم عام است، واضع وقتی می‌خواسته لفظ «من» را وضع کند نخست مفهوم ابتداء را در نظر گرفته و لفظ «من» را برای همان نسبت ابتدائیه وضع کرده لذا موضوع‌له آن عام است چون این نسبت ابتدائیه در همه موارد «من» یکسان است و حقیقت آن یکی است و فرق آن با عمومیت اسماء این است که در اسماء منظور از عمومیت موضوع‌له، کلیت است که قابل صدق بر کثیرین است و این معنی از کلیت در حروف جریان ندارد.

دلیل محقق نائینی بر عمومیت موضوع‌له:

محقق نائینی می‌فرماید منشأ خاص و جزئی بودن موضوع‌له در حروف یکی از دو جهت زیر می‌تواند باشد یعنی ما فقط به یکی از دو جهت می‌توانیم بگوییم موضوع‌له در حروف خاص است لکن هیچ یک مستلزم خاص بودن موضوع‌له نیست. **الف)** معنای حرفی متقوم به غیر است یعنی چون معنای حرفی متقوم به غیر است پس هر جا بخواهد تحقق پیدا کند باید غیر باشد یعنی دو طرف باشد که به آنها تکیه کند و به اعتبار آن غیر، جزئی شود.

ب) منشأ دوم برای خاص شدن موضوع‌له ایجادى بودن معنای حرفی است، به این بیان که «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» تشخیص هم مساوق با جزئیت است پس وقتی می‌گوییم معنای حرفی ایجادى است یعنی به وسیله استعمال ایجاد می‌شود و چون بدون تشخیص، وجود معنی ندارد پس حتماً قبل از وجود تشخیص پیدا کرده است و تشخیص هم مساوق با جزئیت است لذا معنای حرفی باید جزئی باشد، یک چیز مبهم و کلی نمی‌تواند موجود شود لذا باید نخست تشخیص پیدا کند تا بتواند موجود شود مثلاً تا انسان تشخیص پیدا نکند موجود نخواهد شد، تشخیص انسان به این است که معلوم باشد چه روزی متولد می‌شود، پدر و مادرش چه کسانی هستند، قیافه‌اش چه شکلی خواهد بود و سایر مشخصاتی که او را از بقیه انسان‌ها جدا می‌کند. پس تشخیص هر انسان با دیگری فرق می‌کند و تا تشخیص نباشد وجود معنی ندارد و تشخیص هم مساوق با جزئیت است و معنای حرفی هم چون ایجادى است حتماً جزئی خواهد بود.

پس محقق نائینی می‌گوید منشأ جزئیت و خاص بودن حروف، یا تقووم به غیر است و یا ایجادى بودن حروف و هیچ کدام از این دو، منشأ خاص شدن موضوع‌له نیست.

اما تقووم به غیر موجب جزئیت نیست چون تقووم به غیر جزء حقیقت معنای حرفی نیست بلکه از لوازم وجود معنای حرفی است، یعنی به وجود معنای حرفی مربوط می‌شود نه به ماهیت آن مثل اعراض که متقووم به غیر هستند لکن این تقووم در وجود عَرَض است نه در مفهومش، یعنی وقتی عَرَض می‌خواهد موجود شود محتاج موضوع و محل است اما در مرحله مفهوم و ماهیت متقووم به غیر نیست، محقق نائینی می‌گوید معنای حرفی هم این چنین هستند یعنی متقووم به غیر هستند ولی نه در مرحله ماهیت بلکه در مرحله وجود.

اما ایجادى بودن حروف هم ملازم با جزئیت نیست چون ما می‌گوییم معنای حروف ایجادى هستند اما در عین حال کلی می‌باشند و این چنین نیست که حروف حتماً و لزوماً اگر معنای ایجادى داشته باشند باید جزئی باشند و منافاتی بین ایجادى بودن حروف و کلیت معنای حرفی نیست. بلکه تنها در یک صورت بین ایجادى بودن معنای حرفی و کلیت منافات است و آن این است که ما وجود کلی طبیعی را منکر شویم اما اگر وجود کلی طبیعی را بپذیریم که حق همین است منافاتی بین کلی طبیعی با ایجادى بودن نیست. در مورد کلی طبیعی بحثی است که آیا کلی طبیعی مثل طبیعت انسان در خارج وجود دارد یا نه؟ آیا انسان فقط یک مفهوم است یا اینکه طبیعت انسان در خارج موجود است؟ می‌گویند کلی طبیعی مثل طبیعت انسان در خارج وجود دارد لکن وجود کلی طبیعی مستقل از وجود افرادش نیست بلکه عین وجود افرادش است، این گونه نیست که بتوان خود کلی طبیعی را در خارج نشان داد چون وجود آن در ضمن افراد و مصادیقش می‌باشد لذا به وجود افرادش نشان داده می‌شود. پس کلی معنای طبیعت انسان در خارج موجود است و این وجود به وجود افرادش محقق است، در مقابل برخی معتقدند به اینکه کلی طبیعی موجود نیست یعنی اصلاً طبیعت انسان در خارج موجود نیست بلکه طبیعت انسان فقط یک مفهوم کلی است که ما آن را از افرادش انتزاع می‌کنیم یعنی یک جامعی است که ذهن ما انتزاع می‌کند. حال اگر ما قائل شدیم کلی طبیعی وجود دارد به گونه‌ای که طبیعت انسان بدون تشخیص وجود پیدا

می‌کند یا به عبارت دیگر تشخیص و وجود بر انسان دفعهٔ عارض می‌شود نه اینکه نخست متشخص شود و بعد از آن وجود پیدا کند و نه اینکه انتزاعی باشد و وجودی نداشته باشد در این صورت کلیت قابل تصویر است.

پس به طور کلی در اینجا سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: اینکه بگوییم «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد»، طبیعت انسان تا تشخیص پیدا نکند موجود نمی‌شود.

احتمال دوم: اینکه گفته شود طبیعت انسان یک مفهوم انتزاعی است که از افرادش انتزاع می‌شود.

احتمال سوم: اینکه تشخیص و وجود هر دو با هم و به صورت دفعهٔ واحدهٔ بر کلی طبیعی مثل انسان عارض می‌شود نه آن که نخست تشخیص پیدا کند و بعد از آن موجود شود و نه آن که انتزاعی باشد. که در این صورت ملازمه‌ای بین ایجاد بودن حروف و جزئیت و خصوصیت نیست.

محقق نائینی می‌گوید تشخیص و وجود هر دو با هم و به صورت دفعهٔ واحدهٔ بر کلی طبیعی عارض می‌شود لذا منافاتی بین ایجاد بودن حروف و کلیت معنای حرفی نیست، از یک طرف معنای حرفی مثل معنای «من»، یک معنای کلی است؛ چون در تمام موارد استعمال «من»، یک نسبت ابتدائیه وجود دارد و از طرف دیگر با هم متفاوت هستند و آن هم به خاطر خصوصیات است که خارج از حقیقت معنی می‌باشد پس این نشان می‌دهد لفظ «من» برای قدر جامع بین آن چیزی که به واسطه این حروف ایجاد می‌شود وضع شده است و منظور از کلیت معنای حرفی چیزی جز این نیست.

لذا به نظر محقق نائینی موضوع‌له حروف هم مثل وضع آنها عام می‌باشد بر خلاف مشهور که معتقدند وضع حروف، عام و موضوع‌له آنها، خاص است، اما معذک نظر ایشان با نظر مرحوم آخوند فرق دارد، مرحوم آخوند هم می‌گوید وضع حروف و موضوع‌له آنها عام است چون ایشان وضع حروف و اسماء را یکی می‌داند، یعنی حقیقت خاصی برای معنای حرفی ذکر نکرده لذا همان گونه که وضع اسماء و موضوع‌له آنها را عام می‌داند، می‌گوید: وضع حروف و موضوع‌له آنها هم عام است ولی محقق نائینی می‌فرماید موضوع‌له حروف، عام است، بدین معنی که کلیت و جزئیت در باب حروف در واقع به این است که اگر ما خصوصیات که در موارد مختلف استعمال وجود دارد را داخل در حریم معنای حرفی بدانیم در این صورت معنای حرفی، جزئی خواهد بود ولی اگر این خصوصیات را خارج از حریم معنای حرفی بدانیم بلکه فقط مربوط به استعمال باشد در این صورت معنای حرفی، کلی خواهد بود و در باب حروف این چنین است. پس نه تقوم به غیر و نه ایجاد بودن معنای حرفی هیچ کدام موجب خاص شدن موضوع‌له نمی‌شود. حروف هم متقوم به غیر هستند و هم ایجاد می‌باشند اما تقوم به غیر و ایجاد بودن حروف مستلزم جزئیت و خصوصیت حروف نیست و هم ایجاد بودن و هم تقوم به غیر با کلیت معنای حرفی سازگار است.^۱

۱. فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۹-۵۴.

بررسی کلام محقق نائینی:

ایشان فرمود موضوع له حروف هم مانند اسماء عام است ولی با عمومیت موضوع له در اسماء متفاوت است؛ چون آنچه به وسیله حروف ایجاد می‌شود یک هویت واحده در همه موارد استعمال است و خصوصیات، خارج از موضوع له است یعنی حروف در تحقق و وجود، متقوم به غیر می‌باشند اما در حقیقت و ذات، متقوم به غیر نیستند مانند اعراض که در وجود خود محتاج موضوع و محل بوده لکن در حقیقت و ماهیت، متقوم به غیر نمی‌باشند.

اشکال اول:

محقق نائینی می‌گوید موضوع له حروف یک هویت واحده است که در همه موارد استعمال وجود دارد، سؤال می‌کنیم این هویت واحده در مرتبه وجود است یا در مرتبه ماهیت یا غیر این دو؟

اگر گفته شود این هویت واحده در مرتبه وجود است، درست نیست و این احتمال منتفی است؛ چون خود محقق نائینی آن را نفی کرد و گفت این هویت واحده در مرتبه وجود نیست چون صریحاً ادعا کرد در مرتبه وجود خصوصیت دارد.

اگر گفته شود این هویت واحده مربوط به ماهیت است، در این صورت مثل اسماء قابل صدق بر کثیرین است در حالی که محقق نائینی صریحاً این مطلب را نفی کرده و می‌گوید قابل صدق بر کثیرین نیست.

اگر گفته شود این هویت واحده چیزی غیر از ماهیت و وجود و در مقابل آن است، مشکل این است که چنین چیزی متصور نیست که گفته شود یک هویت واحده‌ای در بین همه موارد استعمال وجود دارد که نه به وجود آن مربوط می‌شود و نه به ماهیت.

پس این هویت واحده نمی‌تواند امر سومی باشد که نه از سنخ وجود باشد و نه از سنخ ماهیت چون ادعای محقق نائینی این است که موضوع له حروف عام است چون حروف برای یک هویت واحده وضع شده‌اند و خصوصیات آنها خارج از دایره موضوع له است، سؤال این است که این هویت واحده چیست؟ قطعاً این هویت واحده مربوط به مرتبه وجود نیست چون خود محقق نائینی صریحاً خصوصیت را به وجود برگرداند، پس این هویت واحده یا باید ماهیت باشد و یا چیزی غیر از ماهیت؟ اگر این هویت واحده مربوط به ماهیت باشد این همان کلیتی خواهد بود که در باب اسماء است و فرقی با آن نخواهد داشت در حالی که محقق نائینی فرمود معنای کلیت در باب حروف با کلیت در باب اسماء فرق دارند، اگر هم این هویت واحده چیزی غیر از ماهیت باشد و ربطی به ماهیت نداشته باشد مشکل این است که چنین چیزی معقول نیست و نمی‌توان گفت حروف غیر از وجود و ماهیت چیز دیگری به نام هویت واحده دارند.

اشکال دوم:

محقق نائینی در بیان دلیل بر کلیت معنای حرفی فرمود ایجاد بودن معنای حرفی منافاتی با کلیت آن ندارد یعنی ضمن اینکه معنای حرفی ایجاد است اما در عین حال کلی است نه جزئی، ایشان این مطلب را بر وجود کلی طبیعی مبتنی کرد و گفت ایجاد بودن منافاتی با کلیت ندارد چون کلی طبیعی در خارج وجود دارد؛ به عبارت دیگر ایشان منافات بین کلیت معنای حرفی با ایجاد بودن معنای حرفی را بر عدم وجود کلی طبیعی مبتنی کرد. مشکل این است که اگر برای

کلیت معنای حرفی به وجود کلی طبیعی استناد شود بالاخره نسبت کلی طبیعی و افرادش به گونه‌ای است که این کلی قابل صدق بر کثیرین است و به محض اینکه گفتیم قابل صدق بر کثیرین است معنایش این است که مثل اسماء است، در حالی که محقق نائینی صریحاً می‌گوید قابل صدق بر کثیرین نیست چون کلیت در حروف با کلیت در باب اسماء فرق دارد لذا ابتناء عدم منافات بین ایجادی بودن و کلیت معنای حرفی بر وجود کلی طبیعی درست نیست. لذا به نظر می‌رسد فرمایش محقق نائینی تمام نیست.

«والحمد لله رب العالمین»